

۱۳۸۳۳۴۲۰

برگزیده اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

هفت خوان رستم

ابو القاسم فردوسی

به کوشش احمد پشت سیمین



۱۳۷۸/۱
رستم، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه برگزیده.
عنوان: ونداد پند آو: هفت خوان رستم / تالیف ابوالقاسم فردوسی؛ به کوشش احمد
پشت سیمین، مشخصات: تهران: بورس کتاب بهزاد، ۱۳۹۴. مشخصات ظاهری:
۱۲۲ ص. شابک: ۹۶۰-۷۹۴۲-۶۰۰-۹۷۸. وضعیت فهرست نویسی: فیبا.
فروست: برگزیده اشعار حماسی شاهنامه فردوسی: شعر فارسی قرن ۴. شناسه
افزوده: پشت سیمین احمد، ۴۳، ۱. گ. آورنده. رده بندی کنگره: ۱۳۹۴
۱۴ش/PIR۴۴۹۱. رده بندی: ۱۱، ۸۱۱. شماره کتابشناسی: ۴۰۵۹۱۹۹

برگزیده اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

هفت خوان رستم

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: احمد پشت سیمین

ناشر: انتشارات بورس کتاب بهزاد

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۰۰ جلد

شابک: ۹ - ۶۰۰ - ۷ - ۹۷۸

قیمت: ۳۵۰۰ ریال



میدان انقلاب، خیابان وحید نظری، بین تحررازی و ۱۲ فروردین، پلاک ۸

تلفن: ۶۶۹۵۵۲۱۳

فهرست

۹	مقدمه
۱۹	گرشاسپ
۲۳	گرفتن رستم رخش را
۲۶	لشکر کشیدن زال سوی افراسیاب
۲۸	آوردن رستم کیقباد را از کوه البرز
۳۶	کیقباد
۳۸	جنگ رستم با افراسیاب
۴۱	آمدن افراسیاب نزدیک پدر خود
۴۵	آشتی خواستن پشنگ از کیقباد

۵۰	آمدن سیقباد به استخر یارس
۵۲	یکی کاووس
۶۰	پند دادن زال داریوس
۶۴	رفتن کاووس به مازندران
۷۰	پیغام کاووس به زال و رستم
۷۴	هفت خوان رستم
۷۴	خوان اول
۷۴	جنگ رخش با شیر
۷۷	خوان دوم
۷۷	یافتن رستم چشمه‌ی آب
۸۰	خوان سوم
۸۰	جنگ رستم با اژدها
۸۴	خوان چهارم

- کشتن رستم زنی جادو را ۸۴
- خوان پنجم ۸۶
- گرفتار شدن اولاد به دست رستم ۸۶
- خوان ششم ۹۴
- جنگ رستم و ارژنگ دیو ۹۴
- خوان هفتم ۹۷
- کشتن رستم دیو سپید را ۹۷
- نامه نوشتن کاووس نزدیک شاه مازندران ۱۰۳
- آمدن رستم نزدیک شاه مازندران به پیغمبری ۱۰۸
- جنگ کاووس شاه با شاه مازندران ۱۱۲

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و دیگر سرایندگان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بزرگی تاریخ که دریچه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوایی سخن، ادبیات را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان در آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دریا نشخص بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی از

بسیار است. قول ۱ در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه آرامگاه اوستا، فردوسی مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می توان در بسیاری از جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است، به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می برد و تمام دارایی خود را از دست می دهد و در پایان عمر تهیدست می شود چرا که عشق به ایران، ایران تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا را در خطر نیستی و فراموشی می دید احیا کند و بتواند از بلاغت و فصاحت معجزه آسا و سیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدا را گریه کرد، تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می آید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسش «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ بیگانه، خود و از داستانها و افسانه ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت، بریت خانوادگی وی

را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره‌نویسان در شرح حال فردوسی نوشته‌اند: که او به تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این شاه‌آه آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنج‌ایده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم ساجین متنی شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود. اگر فردوسی تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می‌شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که سریدار این گونه آثار بود، روی می‌نمود و به هر حال نمی‌توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که هنوز روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه تنها کار او قصد قتل گوینده آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع برده است.

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستان یغول غول بوده

و بعضی از داستان‌ها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رز، بیژن و گرازان و یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بزرگان شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
ثریا چون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
و در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می‌بینیم:
در ایوان‌ها نقش بیژن هنر به زندان افراسیاب اندر است

و این بیت اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند تا بدانجاکه تصاویر آنها را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش میکردند. بررسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برمی‌آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فراوانی است که زیاده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در نگاره وارد شاهنامه دیده

می شود، هنوز به نهایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود بیت از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاق است:

به پیچیده بستن بیژن	که چون رزم سازم برهنه تن
ز تورانیان می بدید منجرا	ببرم فراوان سران را سرا
به پیمان جدا کرد ارواحجا	به چربی کشیدش به بند اندرا
چو آمد به نزدیک شاه اندر	گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن	یکی را ز پولاد پیراهنا
نبینی که این بدکنش دیمن	زونی سگالد همی برهن

یعنی ده درصد ابیات با قافیه‌هایی که الف‌های زائد ارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم دهانه در دست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظیم و جادان خود را بدو

تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سزاوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگ‌ترین پادشاه عصر خود را یافت.

من ایر نامه شرح گرفتم به فال	همی رنج بردم به بسیار سال
نشدیم سرافراز و خشیده‌یی	پگاه کیان بر درخشنده‌ای
همه این مستی برداشتم نبود	جراز و خامشی هیچ درمان نبود
به جایی نبود هیچ پیدایش	جراز نام شاهی نبود افسرش
که اندر خور باغ باستان	اگر نیک بودی بشایستی
سخن را نگه داشتم سال بیست	ان تا سازوار این گنج کیست
جهاندار محمود با فر وجود	که را کند ماه و کیوان سجود
بیامد نشت از بر تخت داد	جهاندار چون او ندارد بیاد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره نسبت بر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام وی کند و آخر کار قرعه بنام محمد رد گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار

فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخهٔ مداح شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورندهٔ آن شاهنامه پیری، گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظرهٔ زسایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج	سزای کردم اندیشهٔ درد و رنج
به تاریخ شاهان نیاز آمدم	به پیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان	نیشتنای یکسر سخن رایگان
نشسته نظاره من از دورشان	تو گنجی بدم بیش مزدورشان
جز احسنت ازیشان نبد بهره‌ام	بگفت اندر احسنتشان زهره‌ام
سر بدره‌های کهن بسته شد	وزان بند روشن دل بسته شد

در چنین حالی بود که دلالتان تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه اسامه از شهرت

دهقان راده بزرگ را طوس افتادند. و او را به صلوات جزیل محمود، که برای گستردن نام و آوازه خود به ساعر می داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبوده است، به او بر آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستانهای نو سر و بر آن سمت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلفی از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه را سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاه ریاست و سلطنت محمودی شد و فحش و زاری ارتکاب این اشتباه آن دید که می بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از آخرین به طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت پادشاه غزنوی قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر یک از دیباچه ها بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت. بنا به روایت همان روایت همه درهم های محمود را به حماسی و قفاعی بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و فرهنگی و دینی است.

فردوسی در شاهنامه بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند و از وفاتانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً تحمل دشنامی فارسی به ابا و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه یعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جدی جان شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که به گرد او زبانه‌ها به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت نه با راده مرد درست‌اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده مرد ناگهان حربه تکفیر را بالای سر خرد و تهدید شد که به جرم الهاد در زیر پای پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلا گرفتار شد. از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه آن پناهگاه مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و چون فردوسی ایمن سد از هرات به طوس و

از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شیعی مذهب باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکان بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از بیم بیعت مود ارزان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت. آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایندهای ابیات آن گذراند تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باز» در گذشت و در باری که یک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.